

من دلش جسته به صد ناز و دلال او بهانه کرده با من از ملال ۱۳/۸۶۵ - ۳۵/۳۶۵
دلال: عربی، ناز. یعنی بردم به خدمتش به صد ناز کشیدن و او ملال آورد.

من ندانم آنچه اندیشیده‌ای ای دو دیده دوست را چون دیده‌ای ۱۵/۸۶۵ - ۳۶/۳۶۵
من ندانم: استفهام انکاری. گویا زبان قدس حقیقت می‌فرماید:

و قد آن آن ابدی هواك و من به ضناك بما یفنی اذعاك محبتی
حلیف غرام انت لكن بنفسه وابقاك وصفاً منك بعض ادلتی
فلم نهونی مالم تكن فی فانیا ولم تفن مالم یجتلی فیک صورتی
ای دو دیده: از باب صنعت ایهام است که لفظ معنی قریبی و معنی بعیدی داشته باشد. معنی
بعیدش اراده شود نه قریب. و اینجا معنی قریب معلوم است و آن مراد نیست و بعید مراد است
یعنی دو بین.

ای گران جان خوار دیدستی مرا زانکه بس ارزان خریدستی مرا ۱۶/۸۶۵ - ۳۶/۳۶۵
ای گران جان: کنایه از مردم سخت جان.
ارزان خریدستی: ارزان با گران جان ایهام انتضاد دارد و این ارزانی کنایه از آن است که خدا
خودآست.
ام راست:

در جستن جام جم بسی پیمودم روزی ننشستم و دمی نغنودم
زاستاد چو وصف جام جم بشنودم خود جام جهان نمای عالم بودم

و جان است و جهان چون کالبد کالبد از جان پذیرد نیک و بد ۸/۸۷۵ - ۹/۳۷۷

او چو جان است: یعنی وجودات و کمالات از غیرت و غیر آن همه اظلال او و اظلال صفات
اویند.

ای سایه مثال گاه بینش در پیش وجودت آفرینش

هر که محراب نمازش گشت عین سوی ایمان رفتنش میدان شین ۹/۸۷۵ - ۱۰/۳۷۷

عین: یعنی آنکه در مقام عین الیقین است، بر آثار علم الیقین اقتضار او قصور است.
میدان شین: می‌شود از دانش باشد. و بهتر آن است که به فتح میم و کسر نون بخوانیم که مضاف
باشد به شین.

هر که شد مرشاه او را جامه‌دار هست خسران بهر شاهش اتجار ۱۰/۸۷۵ - ۱۰/۳۷۷
اتجار: تجارت.

هر که با سلطان شود او همنشین بر درش شستن بود حیف و غبین ۱۱/۸۷۵ - ۱۱/۳۷۵
شستن: مخفف نشستن.
غبین: مغبون.

نالَم ایرا ناله‌ها خوش آیدش از دو عالم ناله و غم بایدش ۱۸/۸۷۵ - ۱۴/۳۷۵
ناله و غم بایدش: شیخ فرید عطار راست:

دُرّه عشق از همه آفاق به دُرّه درد از همه عشاق به
قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست

من ز جان جان شکایت می‌کنم من نیم شاکِی روایت می‌کنم ۱۸/۸۸۵ - ۱۸/۳۷۵
من ز جان: استفهام انکاری است.
روایت می‌کنم: یعنی از دل، چنانکه فرماید که: دل همی گوید...

این من و ما بهر آن بر ساختی تا تو با خود نرد خلوت باختی ۹/۸۸۵ - ۲۱/۳۷۵
نرد خلوت باختی: همین نسخه اصح است یعنی به ملاحظه «التَّوْحِيدُ إِسْقَاطُ الْإِضَافَاتِ» خلوت است. و این خلوت و نرادی است که جامی قدس سره گوید:
در آن خلوت که هستی بی‌نشان بود به کنج نیستی عالم نهان بود
تا آنجا که گوید:

نَوای دَلبری با خویش می‌ساخت قمار عاشقی با خویش می‌باخت
و نیز گوید:

در حقیقت خود به خود می‌باخت عشق و اَمق و عذرا به جز نامی نبود

تامن و توها همه يك جان شوند عاقبت مستغرق جانان شوند ۱۰/۸۸۵ - ۲۲/۳۷۵
تامن و توها همه يك جان شوند: این وقتی شود که همه يكدل و يك قبله و يك عقیده باشند و همه اینام را چون پدر و ارامل بی‌وسایل را چون شوهر و شیوخ عجزه را چون پسر، و روانداشته باشد
برایشان مگر آنچه را بخود روا داشته باشد.

دل که او بسته غم و خندیدن است تو مگو کو لایق آن دیدن است ۱۴/۸۸۵ - ۲۳/۳۷۵
دل که او بسته غم و خندیدن است: حق فرمود در کتاب مجید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^{۲۲۲} یعنی محزون نشوید بر آنچه از شما فوت شود و خوشحال و نشاط نداشته

باشید به سبب آنچه بیاید شما را که همه جزییّت و سرابند بلکه باید بستگی به قبض و بسط که از برای متوسطین سلاک است نباشد، چه از برای منتهین هیبت و انس است بدل قبض و بسط، اعنی هیبت جلال الله و انس به جمال الله.

من حلالش کردم از خونم بریخت من همی گفتم حلال او می گریخت
۱۹/۸۸۵ - ۲۶/۳۷

خونم بریخت: یعنی وجود طبیعی را مبدل ساخت به وجود نورانی حقیقی، چنانکه در ابدال او می گریخت: دست نمی داد معرفت اکتناهی او.

ای که هر صبحی که از مشرق بتافت همچو چشمه مشرقت در جوش یافت
۲۱/۸۸۵ - ۲۷/۳۷

در جوش یافت: یعنی فواره نور تجلی و فیاضیت را در جوش نورپاشی و فیض بخشی یافت که نور تو را افول و فیضت را انقطاع نیست.

چون بهانه دادی این شیدات را ای بهانه شکر لبهات را
۲۲/۸۸۵ - ۲۸/۳۷
ای بهانه: مرکب است، و از جناس التركیب المتشابه.

ای جهان کهنه را نو جان نو از تن بی جان و دل افغان شنو
۱/۸۹۵ - ۲۸/۳۷
جان نو: به مقتضای اسم سریع، تجلیات نوبه نو دارد. «أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» ۲۲۳

جور و احسان رنج و شادی حادث است حادثان میرند حقشان وارث است
۶/۸۹۵ - ۳۱/۳۷

حقشان وارث است: که از اسمای حسنای خدا «وارث» و «خیر الوارثین» است که چون تسلیم می شوند، حق تعالی وجود و کمالات وجود ایشان را وارث است.

تافت نور صبح و ما از نور تو در صبحی با می منصور تو
۹/۸۹۵ - ۳۲/۳۷
از نور تو: یعنی از نوری که پرتوانداخته بود از رخ تو بر صبحی که پر از می منصور نصرمین الله به ما دادی. يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد!

باده از ما مست شد نی ما از او قالب از ما هست شد نی ما از او
۱۱/۸۹۵ - ۳۴/۳۷

قالب از ماهست شد: چه آنچه در قالب می شود، افعال قواست و قوا همه اخلال نفس و روحند که روح که خدای قالبهاست و مراتب دارد و مرتبه ای از او فاعل بالطبع است که افعال طبیعی از او به ظهور می رسد مثل جذب و هضم و مانند اینها از تحریکات طبیعی، و در مرتبه ای فاعل بالقصد است مثل کتابت و تجارت و نحو اینها و در مرتبه ای فاعل بالتجلی و بالعناية است مثل فاعلیت معقولات حقیقه. این است که ارسطو طالیس گوید که بدن در نفس ناطقه است نه نفس ناطقه در بدن. پس بدن و قوی همه قیام صدوری دارند به نفس ناطقه مثل قیام سایه به شاخص، بلکه قالب طبیعی و قالب مثالی چون کلوخی اند در آفتاب عالمتاب نفس ناطقه، بلکه همه صور حسیه و مثالیه نفس در جنب معنی روح و ذات و باطن ذات او چون حلقه ایست در بیابان بیکرانی. و در بعضی نسخ این دو بیت در اول مثنوی است.

بهر این فرمود رحمان ای پسر کل یوم هو فی شان ای پسر ۵/۳۸۵-۲۱/۸۹۵

کل یوم هو فی شان ای پسر: بعد از رعایت معنی ظاهر تنزیل می گوئیم که به حسب تأویل جزئی از اجزاء زمان که مجلای تجلی شد و گذشت یومی است امس، و جزء حاضر که حال عرفی است یومی است حاضر به اعتبار مجلویت، و جزء آینده یومی غد و به اعتبار آن سیال جمیع ایام آن واحد است کَلَمْحِ الْبَصَرِ.

امروز و پریرودی و فردا هر چار یکی شوند تو فردا

اندر این ره می خروش و می خراش تا دم آخر دمی فارغ مباش ۶/۳۸۵-۱/۹۰۵

می خروش و می خراش: جناس شبه اشتقاق است. و «می تراش» غلط است.

طوطی مرده چنان پرواز کرد کآفتاب شرق ترکتاز کرد ۹/۳۸۵-۶/۹۰۵

ترکتاز: در نسخ بسیار، «ترکی تاز» دیدم. «یا» زیلا است. و به معنی تاخت آوردن است بی خبر و به تعجیل. سنایی فرماید:

ترکتازی کنیم و برشکنیم نفس زنگی مزاج را بازار

هر که داد او حسن خود را در مزاد صد قضای بد سوی او رو نهاد ۱۲/۳۸۵-۱۵/۹۰۵

مزاد: به زای معجمه، نوعی از بازی. فارسی.

نوح و موسی را نه دریا بار شد؟ نه بر اعلاشان به کین قهار شد ۱۷/۳۸۵-۲۱/۹۰۵

نوح...: این ابیات استفهام انکاری است.

آتشش پنهان و فوقش آشکار دود او ظاهر شود پایان کار ۳۰/۳۸۵-۱۶/۹۱۵

آتشش پنهان و فوقش آشکار: در نسخ بسیار، «آتشش پنهان و فوقش آشکار» دیدم.